

دکتر باقر پور کاشانی



مناظره امام جواد علیه السلام با قاضی معتصم  
در مورد حد قطع دست دزد

هوالحکیم

## مناظره امام جواد علیه السلام با قاضی معتصم در مورد حد قطع

### دست دزد

یک محدثی بوده به اسم زرقان، دوست ابن ابی دؤاد. این ابن ابی دؤاد (متوفی ۲۴۰ هجری قمری) در عصر خلافت مأمون، معتصم، واثق، متوکل، قاضی عراق بود.

زرقان دوست ابن ابی دؤاد و رفیق صمیمی وی نقل می کند که:

«روزی ابن ابی دؤاد، غم زده از نزد معتصم بازگشت و چون از حالش پرسیدم، گفت: ای کاش که بیست سال پیش مرده بودم!

به او گفتم: چرا؟

گفت: به خاطر آن چه امروز از این سیاه، ابی جعفر محمد بن علی بن موسی (حضرت امام جواد علیه السلام) نزد امیرالمؤمنان، معتصم دیدم.

گفتم: مگر چگونه بود؟

گفت: سارقی بر ضد خود به سرقت اعتراف نمود و خلیفه خواست که با اجرای حد بر وی او رو پاک نماید و برای این کار، فقیهان را در محضر خود جمع نمود».

فقیهان و سنی‌ها بودند، و حضرت جواد علیه السلام هم بودند.

«محمد بن علی را فراخوانده بود. آنگاه از ما درباره قطع پرسید که از کجای دست باید قطع شود؟»

قرآن گفته که قطع بکنید:

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوْا اَيْدِيَهُمَا﴾ دست را قطع کنید.

حالا کجای دست را قطع بکنی؟! دست را از بازو قطع بکنی؟! از این مفصل قطع بکنی؟! از مچ قطع بکنی؟! انگشت‌ها را قطع بکنی؟! یک انگشت را قطع بکنی؟! کجا را باید قطع بکنی!؟

«گوید من (ابن ابی دؤاد) گفتم: که از مچ دست باید قطع کنی.

گفت: برهان تو بر این چیست؟

گفتم: زیرا که دست یعنی انگشتان و کف دست تا مچ. چرا که خداوند در تیمم می‌فرماید:

﴿فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَاَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾.

می گوید وقتی که خداوند گفته مسح کنید صورت‌ها و دست‌هایتان را، نگفته که ساعد یا بازو را مسح کنید! پس دست در قرآن آورده، همین مقداری که روی دست تا مچ هست، وقتی تیمم می‌کنیم. پس قرآن هم گفته که قطع بکنی، یعنی از مچ قطع بکن!

این محدث سنی، زرقان از ابن ابی دؤاد، از قاضی که در چند دوره از این خلفای عباسی، موقعیتی داشته و ریش سفیدی بوده.

«گروهی از حاضران با من موافقت نمودند و برخی نیز گفتند بلکه قطع بایستی از آرنج صورت گیرد. گفت: و دلیل بر آن چیست؟

گفت: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾ دست‌هایتان را بشوید تا مرفق».

پس این‌ها همه جز دست می‌شود. قطع بکنی، از این‌جا قطع بکنی! جمعی از آن‌ها استناد کردند گفت از این‌جا باید قطع بکنی.

«گوید: آنگاه رو به سوی محمد بن علی علیه السلام کرد و گفت ای اباجعفر! چه می‌گویی در این باره؟

فرمود: دیگران درباره آن سخن گفتند ای امیرالمؤمنین!

گفت: رها کن آن‌چه را گفته‌اند، نظر خودت را بگو.

فرمود: مرا معذور دارید ای امیر مؤمنان!

گفت: به خدا سوگند که راهی نیست جز آن که ما را از آنچه می‌دانی آگاه سازی.

پس فرمود: اما چون به خدا سوگند خوردی در برابر من، باید بگویم که ایشان در این باره بر روال سنت نرفته‌اند. و قطع بایستی از مفصل ریشه انگشتان باشد و کف دست قطع نمی‌شود. گفت: برهان شما چیست؟

فرمود: سخن رسول‌الله که فرمود سجده بر هفت اندام است».

هفت موضع باید بر بر زمین باشد. یکی، سر انگشت‌های شصت. بعضی‌ها نگاه می‌کنیم سجده که می‌روند، سر انگشتان رو به هواست! این سجده‌شان باطل است! نمازشان باطل است!

من بارها تو حرم دیدم که حتی پیرمرد بوده، یا یک انگشتش بالا هست، یا دوتا بالا هست!

باید نوک انگشتان شست، رو زمین باشد.

بعد زانوها. دوتا زانوها هم باید روی زمین باشد. این شد چهارتا. دو تا هم کف دست‌ها؛ این شد شش تا. یکی هم پیشانی، که به محل سجده می‌گویند جبهه. هفت موضع باید روی زمین باشد.

«پیامبر فرمود سجده بر هفت اندام است: صورت، دو دست، دو زانو، دو پا؛ و اگر دست از آرنج قطع شود یا دست از مچ قطع بشود، دیگر دستی وجود نخواهد داشت تا بر آن سجده کند. و خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ﴾ همانا این مساجد، سجده‌گاه‌ها از آن خداست و منظور از این مساجد، هفت اندامی است که بر آن سجده می‌کنیم».

این‌ها مربوط به خداست! حق قطع کردن‌شان نیست! باید جهت عبادت باشد!

﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾

«پس به همراه خواندن و بردن نام خداوند، دیگران را نخوانید و آنچه از آن خداست، قطع نگردد».

گوید: و معتصم از این سخن بسیار خشنود شد و دستور داد تا دست سارق را از مفاصل انگشتان و بدون کف قطع کنند.

ابن ابی دؤاد گوید: قیامت برایم به پا شد و آرزو کردم ای کاش زنده نبودم! زرقان می‌گوید که ابن ابی دؤاد گفت: پس از سومین روز، نزد معتصم رفتم و گفتم خیرخواهی برای امیرمؤمنان بر من واجب است و من اکنون سخنی به شما می‌گویم که به واسطه آن به دوزخ درمی‌آیم.

گفت: چیست این سخن؟

گوید گفتم: اینکه امیرمؤمنان، فقها و علمای قومش را (یعنی سنی‌ها) برای حل امری که در امری از دین رخ داده در محفل جمع کند و از ایشان درباره حکمش پرسد و ایشان آنچه از رأی و نظر درباره آن دارند را در برابر فرزندان و فرماندهان و وزیران و نویسندگان امیر به زبان آورند.

درحالی‌که مردمان نیز از پشت درها گوش می‌دهند. آنگاه تمام سخنان ایشان را در برابر سخن مردی که نیمی از این امت به امامت وی معتقدند (رافضی‌ها، شیعه‌ها) و بر این باورند که وی اولی‌تر از امیرمؤمنان است به این مقام امیری، دور ریزد و آنگاه در برابر رأی تمام فقها، به حکم وی عمل کند».

گفت شما این کار را کردی، فقها خودتان را خراب کردی! جلوی وزرا! جلوی دانشمنداها! جلوی نویسنده‌ها! به گوش مردم می‌رسد!

بعد شما می‌دانی که آمدی رأی این آقا را گرفتی که آقا نصف این جمعیت می‌گویند این امام هست! یعنی شما غاصبی! این باید جای شما بشیند و بعد آمدی نظر این را رجحان دادی!

«گوید: ناگهان رنگ از رخ معتصم پرید و بدان چه که وی را از آن آگاه ساختم وقوف یافت و گفت: خداوند تو را پاداش دهد به خاطر این نصیحت خیرخواهانه.

گوید پس در روز چهارم، فلان وزیر را امر کرد تا ابوجعفر را به منزلش دعوت کند و او ایشان را فراخواند و ایشان به دعوت وی پاسخ نگفت و فرمود: می دانی که من در مجالس شما حاضر نمی شوم؟

آن شخص گفت: من فقط شما را به غذایی دعوت می کنم و دوست دارم پا بر فرش خانه ام نهی و به منزلم قدم گذاری و می خواهم به این تبرک جویم و این بنده حقیر، فلان بن فلان از وزیران خلیفه، مشتاق دیدار شما هستم.

پس ابوجعفر نزد وی رفت و چون از آن غذا به ایشان دادند، طعم سم را احساس نمود و فرمود تا مرکبش را بیاورند. صاحب خانه درخواست کرد تا بیشتر بماند و ابوجعفر فرمود: خروج من از خانه ات برای تو بهتر است. و آن روز و آن شب را همان طور از درد دل پیچید تا آن که جان به جان آفرین و تسلیم شد».

یعنی این حسادتی که قاضی می کند و شکایتی که به معتصم می کند، باعث شهادت حضرت جواد الائمه علیه السلام می شود و بر اساس همان حکم حضرت جواد الائمه علیه السلام، آن دزدی که اعتراف کرده، مجازات می شود، که انگشتان دستش را قطع می کنند.

که البته این یک قولی هست در مورد شهادت حضرت. یک قول دیگر هم هست که با جنایت ام‌الفضل مثلاً آن جنایت صورت گرفته. یک قول این طوری هست و بالاخره سر جای خود محفوظ است.

اما مسأله این‌گونه هست که حتی مناظره‌ای صورت می‌گیرد و تمام آن فقها چه شیعه و چه سنی، همه صحبت از قطع می‌کنند! صحبت از خراش نمی‌کنند!

که بعد جناب آقای احمدالحسن آمده می‌گوید چند تا خراش این‌جا بنده از همین دیگر کفایت می‌کند!

بعد جوادالائمه علیه السلام این طوری برخورد کردند! خود حضرت امیر علیه السلام هم این طوری بوده! در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده! این همه روایات در ارتباط با این مسأله هست!



@aparat.com/be  
\_sooye\_zohoor



v\_bagherpour\_  
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpour-  
kashani.com/



@serat12k



youtube.  
com/c/seratehagh



https:  
//naakhodaa.ir